

بسم الله الرحمن الرحيم

تا اینجا مروری کردیم بر مکاتب انسان‌شناسی غربی، اشاره‌ای کردیم به بحث‌های آقای پارسانیا که با گره زدن بحث‌های انسان‌شناسی به معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، بازخوانی جدیدی از مساله کرده است. که ایشان از مبنای هستی‌شناسی بازخوانی کرد و ما از منظر معرفت‌شناسی. حالا دسته بندی کلان‌تر:

دیدیم مهمترین مساله انسان‌شناسی، دو مطلب است:

(۱) تمایز انسان از حیوان

(۲) تمایز انسانها از یکدیگر

در قبال این تمایز ابتدا تصور گرا بودند که پاسخ هر دو را در پیشرفت تکاملی انسان می‌دید و بعدا همه در قبال آن موضع گرفتند.

در حقیقت شروع مساله انسان‌شناسی بحث پیرامون پیشرفت بود که چگونه باید ملل عقب مانده را (که در حالی که انسان‌اند اما با ما ملل پیشرفته متفاوتند) اولاً شناخت و ثانياً چگونه این مسیر پیشرفت را برای سایر جوامع محقق کنیم. از آنجا که واقعا تفاوت تکاملی داروینی بین جوامع قابل قبول نبود، همه مکاتب بعدی در قبال این مدل تحلیلی موضع گرفتند و در قبال حرکت انسان، اینکه حرکت را رو به پیشرفت ببینیم و بخواهیم همه را در این مسیر قرار دهیم تردید کردند و طرفدار نسبی‌گرایی فرهنگی شدند.

در واقع مبنای اولیه (که مساله اصلی پیشرفت و رشد انسان است) درست بود ولی افق نگاه آنان درباره این پیشرفت ماتریالیستی و لذا اشتباه بود و با این افق اشتباه پاسخ نادرستی به آن مبنا داده می‌شد (اینکه معیار برتری انسان متمدن غربی است) که بعدیها به خاطر آن پاسخ غلط، آن مبنا را (که مساله اصلی پیشرفت است و غایت معینی برای انسان تصویر می‌شود) زیر سوال بردند و طرفدار نسبی‌گرایی فرهنگی شدند.

به تعبیر دیگر، مهمترین مسایل انسان‌شناسی شامل: مبدا، غایت و راه است که غربی‌ها ابتدا همین سه مساله مواجه شدند منتها جوابهای آنان به دو مساله مبدا و غایت، کم کم صورت مساله «راه» را تغییر داد.

موضع اینها چنین بود:

۱- مبدا: تکامل داروینی

۲- غایت : سلطه ، آزادی ، رفاه

۳- راه : پیشرفت تکنولوژی " که نقد هایی به آن شد و بعد از آن نسبی گرایی فرهنگی آمد که مدعی شد هیچ راه معینی در کار نیست.

پس در واقع مساله مهم تفاوت های فرهنگی، اگر مبنای ما پیشرفت باشد تفاوت های فرهنگی در نگاه کلان یک نحوه حالت طولی پیدا می کند و همان مساله «راه» می شود (که موضع تطورگرایان بود و موضع ما هم درباب انسان همین است ولو با تفسیری بسیار متفاوت نسبت به تطورگرایان) اما اگر مبنای پیشرفت انکار شود و غایت جوامع و نیز نحوه سیر و حرکت آنها کاملاً متکثر قلمداد شود، تفاوت های فرهنگی کاملاً به نحو عرضی می شود و به تکثرگرایی فرهنگی (که امروزه از اصول مهم انسان شناسی قلمداد می شود) می رسیم. پس در هر صورت، مبنای ما در قبال راه بشر، بشدت با مساله تفاوت های جوامع گره خورده است و در موضعی که در قبال آن می گیریم اثرگذار است.

ظاهراً در همین راستاست که استاد پارسا در کتاب هستی و هبوط، قوس نزول و صعود را مطرح می کند و در واقع جوامع را در همین دو قوس (که عمدتاً قوس نزول) شرح می دهد که به نظر می رسد باید قوس صعود را بیشتر مورد توجه قرار داد.

با این مقدمات، معلوم می شود افق تحلیل، چقدر در فهم صورت مساله متفاوت است. به نظر می رسد ما سه سطح و سه افق تحلیل داریم (افق حسی و خیالی - مادی؛ افق عقلی - ماهوی؛ و افق شهودی - وجودی) که هر یک در سه مساله اصلی بحث ما (مبدأ، راه و غایت) دیدگاه خاصی اتخاذ می کنند و اگر ما بخواهیم دیدگاه خود درباره مهمترین مساله های انسان شناسی (تمایز انسان و حیوان، تمایز انسانها از یکدیگر) را به دست آوریم باید ابتدا پاسخ های مبنایی در افق عالی مورد بحث، را بشناسیم و سپس امتداد این پاسخها را در افقهای پایین تر بیابیم. با توجه به اینکه پاسخ های مکاتب غربی درباب مبدأ و غایت انسان تقریباً با همدیگر در یک راستاست و عمده تفاوت های آنها درباره راه است (که عمدتاً این را عرضی می بینند و لذا به تکثرگرایی قائلند و با اصالت تکثر، راه را شرح می دهند) ابتدا این سه افق را در دو مساله مبدأ و غایت انسان پیاده می کنیم و انشاءالله در جلسه بعد بع سراغ محور راه (بحث از تبیین چرایی تفاوت جوامع بشری) خواهیم رفت.

منشا انسان (از چه بودن)
غایت انسان (تا کجا بودن)

ماهیت تئوری های انسان شناسی: ما به الامتیاز انسان از غیر انسان

تمایز انسان به بدن و کارکرد های بدن است.

منشا: تطور داروینی

افق تحلیلی حسی - خیالی

غایت: سلطه بر طبیعت ، و آزادی از سلطه طبیعت

منشا : تطور گرایی داروینی + تقدم وجود بر ماهیت (ماهیت نامتین که توسط خودش رقم می خورد)

نامتین که توسط خودش رقم می خورد

پوچی (نهیلیسم) هدفی نیست پس غایت پوچی است.

ساخت اجتماعی واقعیت: غایت را انسان خودش می سازد

غربی: پدیدار شناسی

(اگزیستانسیالیسم)

افق ماهوی عقلی

منشا: افاضه روح در بدن، ترکیب انضمامی یا اتحادی، جسمانیة الحدوث،

فطرت (علاوه بر غریزه)، اختیار (تفصیل بیشتر در نمودار پایین)

غایت: معاد روحانی، معاد جسمانی، حرکت جوهری

شرقی (فلسفی)

علم النفس

منشا: قوس نزول، حقیقت محمدیه (ص)، انسان قبل الدنیا، عالم ذر، تجافی و تنزل

افق تحلیلی وجودی

غایت: تحقق خلیفه الهی، جنت لقاء ، مرتبه ربوبیت ناشی از عبودیت، ولایت بر عالم، قوس صعود

(شهودی - وحیانی)

در ادامه به تحلیل انسان که بر گرفته از کتابهای شیهد مطهری به ویژه در کتابهای «انسان و ایمان» و «انسان در قرآن» تحلیلهایی ارائه کرده که می توان به عنوان نمونه ای از تحلیل انسان در افق ماهوی - عقلی در نظر گرفت. (توجه شود فرق این افق با افق وجودی - شهودی در این است که در اولی انسان به عنوان موجودی منحاز از سایر موجودات که ماهیت متمایز از بقیه دارد لحاظ می شود اما در تحلیل دوم، انسان مظهر کل و دارای جایگاه خلیفه الهی است که در واقع، عالم کبیر است و عالم ماسوا فرع بر وجود اوست، پس کل ماسوا در نسبت با او فهمیده می شود و قیامت و معاد او، نه فقط معاد انسان (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه) بلکه معاد کل عالم است (الی الله المصیر، کل الیه راجعون).

